

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤالات:

۱- در آیه: « اگر » « تسبیح قولی را می‌رساند، چرا به جای آن » « نیامده است؟ آیا

می‌توان گفت: « شنیدن با گوش دل است نه با گوش سر؟ (منظور آیه ۴۴ سوره اسراء است که قرآن می‌فرماید:

«... هیچ چیز نیست مگر اینکه خدا را تسبیح می‌گویند و حمد

می‌کنند، ولیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. پس سؤال این شد که چرا می‌گویید این آیه دلالت بر تسبیح قالی دارد؟ در

حالیکه شما اعتراض کردید با همین آیه به کسانی که نظریه تسبیح حالی را پذیرفتند و می‌گویید تسبیح حالی یعنی اینکه

موجودات عالم، خدا را با زبان بی‌زبانی ستایش می‌کنند، اینکه قابل فهم است برای همه، اما قرآن می‌فرماید شما آن تسبیح را

نمی‌فهمید. پس معلوم می‌شود این تسبیح که قرآن می‌گوید غیر از آن تسبیح است که شما ادعا می‌کنید با زبان بی‌زبانی

است؟

اشکالی که کردند این است که گفتند اگر استدلال شما درست باشد، باید می‌گفت: « درحالیکه

می‌گوید شما نمی‌فهمید، چرا زبان قال به کار نگرفته و نفرموده است که شما نمی‌شنوید؟ علامه در تفسیر المیزان گفتند: وقتی

که می‌گوییم، زبان قال، به معنای شعور است نه گفتار. یعنی اینکه موجودات به شعور و به فهم خدا را ستایش می‌کنند، نه به

اینکه حتماً مثل انسان لا اله الا الله می‌گویند و امواج صوتی هم دارند ولی انسان نمی‌فهمد، این منظور نیست. البته مغایر این هم

نیست. » « لاتسمعون » را هم در برمی‌گیرد. چون در کنار هر تفقهی، سمعی وجود دارد و بدون سمع، تفقه امکان

ندارد. مجرای تفقه، سمع است، در حالیکه در کنار هر سمعی، تفقه وجود ندارد. اگر گفتیم « لاتسمعون » هم در

درون خود دارد.

۲- روایت وارد شده است که وقتی به خانه‌ای وارد شدید اگر هیچ کس نباشد به خودتان و اطراف خود سلام کنید. به نظر

می‌رسد این نشانه این باشد که هر چیزی شعور دارد. آیا درخت و گل، در و دیوار، سنگ و گل و ... سلام ما را می‌شنوند و

جواب می‌دهند؟

به این روایت از چند جهت نمی‌توان استدلال کرد: ۱- از این جهت که روایت واحد است و در مسائل اعتقادی با خبر واحد

نمی‌توان نتیجه قطعی گرفت. البته می‌توان به عنوان کمک کار نظر و اعتقاد از این نظر استفاده کرد. یا به عنوان قرینه‌ای که این

نظر را تقویت کند، و گرنه با یک روایت نمی‌توان به قطع و یقین رسید. ۲- شاید سلام کردن به این خاطر باشد که ممکن است

آنجا کسی باشد که آن شخص دیده نشود ولی در اتاق مجاور یا جای دیگری از منزل باشد که صدا را بشنود ولی دیده نشود.

بنابراین به این روایت از جهت متن و دلالت، نمی‌توان استناد کرد و قاصر از مطلب است یعنی مطلب ما را نمی‌رساند. ۳- سلام

کردن، می‌تواند جنبه دیگری داشته باشد. به عنوان مثال سلام به فرشتگان خدا باشد. به این علت که سلام کردن به سنگ و

چوب و دیگر جماد، ولو اینکه شعور هم داشته باشند، مفهوم ندارد و سنت نیست. جایی وارد نشده که به جمادات سلام کنید.

بلکه سلام کردن مخصوص فرشتگان و انسانهای مؤمن و اولیای الهی است. ممکن است وجه این سلام به فرشتگان و موکلان و

محافظان حاضر باشد. شاید حکمت‌های دیگری هم داشته باشد، مثل عادت کردن به سلام هنگامی که در محل یا مکانی وارد

می‌شوید. بلا تشبیه، مثل زدن راهنما سر چهار راه، هنگام پیچیدن. اگر شخص بگوید حالا که کسی جلوی روی من و یا پشت سر

من نیست پس برای چه راهنما بزنم؟ به او جواب داده می‌شود: به این علت که عادت شود برای شما. اینکه گفتند وقتی وارد

خانه‌ای که شخصی در آن نباشد، می‌شوید، سلام کنید تا اینکه عادت شود برای شما و از باب اهمیت سلام کردن است؛ زیرا یک

سنت حسنه است که بسیار تأکید شده است به «افش السلام و اطیب الکلام» یا «أَفْشِ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ»؛ تا می‌توانید، سلام

بپراکنید، بریزید، نثار کنید، سلام کنید به هر که می‌رسید. بسیار زیاد تأکید شده، به زیاد سلام کردن. بنابراین این روایت از جهت دلالت قاصر است حتی اگر از نظر سند قوی باشد.

۳- منظور از « در آیه ۴۱ سوره نور چیست؟ »

«؛ آیا ندیدی تمام آنان که در آسمانها و زمینند برای خدا تسبیح می‌کنند و

همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند؟! هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می‌دانند؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهند داناست.

» «، با توجه به اضافه صلاه و ظاهر بسیار قوی آیه معلوم می‌شود که هر کدام از این پرندگان یک صلاتی،

مخصوص به خود دارند. همانطور که هر امت، یک مراسم و شریعتی مخصوص به خود دارند. «...»

«...»<sup>۱</sup> خدا در مورد پرندگان و سایر جنبندگان می‌فرماید: «

«؛ اینها امتهایی شبیه شما هستند. بنابراین هر امتی هم یک نمازی و یک تسبیحی و یک صلاتی دارد و آن را بلد می

باشد. و روایات هم این موضوع را مساعدت می‌کنند. شما اگر کتاب صید الذبائح را بخوانید، فقهای ما، رضوان الله علیهم، با استفاده از روایات فراوان، حتی مشخص کردند که هر پرندۀ ای چه ذکر می‌گوید. هدهد چه ذکر می‌گوید، فاخته چه ذکر می‌گوید، کبوتر چه ذکر می‌گوید و خلاصه ذکر هر کدام مشخص شده است.

۴- در جلسه گذشته به این نکته اشاره شد که خداوند در هر آسمانی، روحی را وحی کرده است: «...»

«...»<sup>۲</sup> اشاره شد که روح از سنخ امر است. به روح هم وحی می‌شود. «

نتیجه گرفته شد که چه بسا از این آیات بتوان فهمید که هر آسمان و هر شیء ای، روحی دارد که خدا آن روح را به آن وحی کرده است. روح از سنخ امر است پس آیا مفهوم امر عام‌تر از روح است یا مساوی آن است؟ اگر بگوییم عام‌تر است پای استدلال ما لنگ می‌شود.

خود کلمه امر همان معنای امری که ما می‌گوییم، دارد. کلمه خلق دو معنا دارد:

۱- معنای عام، ۲- معنای خاص. معنای عام یعنی ایجاد، خلق یعنی ایجاد از عدم به وجود. معنای خاص یعنی خلقت مادی تدریجی، «خلق السموات و الارض»، «خلقاً من بعد خلق فی ظلمات ثلاث»، «فانا خلقناکم من تراب»، این خلق به معنای خاص است. خلق به معنای خاص همان خلقتی است که تدریج و زمان و مکان در آن وجود دارد. پس خلق به معنای عام یعنی ایجاد و خلق به معنای خاص یعنی ایجاد تدریجی متمم، متمکن یعنی ایجاد تدریجی که دارای زمان و مکان می‌باشد.

امر خدا چیست؟ یک نوع وجود است که با زمان و مکان همراه است که همان خلق به معنای خاص است. یک نوع خلق یا وجود، است که دیگر زمان و مکان ندارد. خدا که امر می‌کند، ایجاد می‌شود. این از سنخ امر است؛ یعنی خدا به محضی که امر می‌کند به امر خدا. که اراده خداست، روح ایجاد می‌شود. در قرآن کریم سه چیز را علی‌الظاهر به امر نسبت داده است که عبارتند از: قیامت که در قرآن فرموده است: «...»

«...»؛ و امر قیامت (بقدری نزدیک و آسان

است) درست همانند چشم برهم زدن و یا از آن هم نزدیکتر. جایی دیگر به حضرت آدم و خلقت او فرمود: «

۱- مائده آیه ۴۸

۲- جاثیه آیه ۱۸

۳- انعام آیه ۳۸

۴- فصلت آیه ۴

۵- شوری آیه ۵۲

۶- نحل آیه ۷۷

«...»<sup>۱</sup>. ظاهراً «...»<sup>۲</sup> در جای دیگر هم به روح فرمود: «...»

آنجایی که به آدم و حضرت عیسی نسبت «امر» داده است، قسمت آفرینش مادی ایشان را فرموده است: «...» که زمان و مکان و تدریج داشته است. همین که رسید به قسمت ایجاد روح و دمیدن روح فرموده است: «...» این «...» همان دمیدن روح است. در واقع اینجا هم بر می‌گردد به همان روح، پس می‌شود دو مورد: ۱- قیامت ۲- روح.

امر به معنای ساده یعنی وجودی که بدون واسطه، به امر مستقیم خداوند متعال ایجاد می‌شود و نیاز به واسطه ندارد. از جمله این وجودها، روح است. زمان و تدریج ندارد و آن قسمتی از قیامت را که خداوند به امر نسبت داده است، ظاهراً، آن لحظه‌ای است که ناگهان اتفاق می‌افتد. آیا چه وقت است؟ نفخه اول، «...»<sup>۳</sup>، «بغته» یعنی بی‌وقفه و بی‌زمان، ناگهان؛ یعنی وجودی که بدون زمان ایجاد شود از سنخ امر است. وجودی که بی‌زمان، ایجاد شود، امر است.

### بحث ذکر:

یکی از مطالب مهمی که در قرآن کریم زیاد به آن توجه شده است، مسئله ذکر است. ذکر در معنا یعنی یاد کردن کسی. یاد، همان چیزی است که تصویر شخصی در خاطر انسان بگذرد یا فکری در مورد او از ذهن انسان بگذرد، همان «خاطر» را می‌گوییم. عرب می‌گوید: قلب. پس ذکر کردن یعنی یاد کردن.

### ذکر چند نوع است:

- ۱- ذکر زبانی: آن است که اسم شخص یا کسی به زبان آورده می‌شود.
- ۲- ذکر عملی: مثل اینکه مادر، هنگام تقسیم غذا بگوید: پسر، بر سر سفره حاضر نیست و سهم غذای او را جدا کند و کنار بگذارد، به این ذکر عملی می‌گویند یعنی در عمل، به یاد و فکر کسی بودن.
- ۳- ذکر قلبی: در عمل نیست و به زبان هم چیزی گفته نمی‌شود، اما گاهی شخصی که خواب است هذیان می‌گوید و اسم شخص را می‌گوید اما هیچ چیز در دل و ضمیرش نیست. فقط از باب هذیان، یک چیزی بر زبانش می‌راند. اما اگر دقت کنید این هم ریشه در دل دارد. چون هذیانها معمولاً افکاری است که در روز در ذهن انسان بوده است. خطورات روزانه‌ای که در دل انسان انباشته شده است. گاهی این خطورات زیاد است و وقتی انسان بخواهد، همان خطورات را می‌گوید. بنابراین هذیان هم ریشه به یاد قلبی می‌تواند، داشته باشد.

### غفلت:

در مقابل ذکر، واژه غفلت است. غفلت یعنی شما یک چیزی را می‌دانید ولی فعلاً حضور ذهن ندارید. اما اگر چیزی را ندانیم، می‌شویم جاهل و به آن جهل گویند نه غفلت.

### غفلت و ذکر هر دو دارای دو قسم هستند:

- ۱- محمود ۲- مذموم.

ذکر محمود: همان ذکر خداست و آنچه به خدا ارتباط دارد. ذکر مذموم: ذکر غیر خداست.

غفلت مذموم: غفلت از یاد خداست. غفلت محمود: به عنوان مثال می‌توان گفت: امام باقر<sup>(ع)</sup> فرمودند: «صَلِّحْ شَأْنَ النَّاسِ التَّعَاسُ وَ التَّعَاسِرُ شَرُّهُمَا شَرُّهُمَا مَكِّيَالٌ ثَلَاثَةٌ فَطَنٌ وَ ثُلُثٌ تَعَاوُلٌ»؛ زندگی با مردم بسان پیمانهای است که دو سوم آن تیزهوشی و دقت و زیرکی است و یک سوم آن، خود را به غفلت زدن است. یعنی اگر شما در زندگی دائماً غفلت داشته باشید، در عرصه اجتماع،

۱- آل عمران آیه ۵۹

۲- اسراء آیه ۸۵

۳- اعراف آیه ۱۸۷

شکست می‌خورید و در تعاشر و تعامل با مردم بدبخت می‌شوید. مثال: برای ازدواج باید خیلی خوب دقت و تحقیق کرد و ساده‌دل نبود. اگر بخواهید دائماً تیزهوش باشید باز هم شکست می‌خورید؛ چون به سرعت به عیوب مردم، پی خواهید برد و به سرعت رابطه شما با دیگران تیره خواهد شد. کم‌کم وقتی به جلو رفتید، برمی‌گردید به پشت سر خود نگاه می‌کنید، می‌بینید هیچ دوست نزدیکی برای خود باقی نگذاشتید. چرا؟ چون خیلی از چیزها و حرفها را نباید، شنید. مخصوصاً بعضی از حرفهای مفت و بیهوده را نباید شنید. باید به گونه‌ای برخورد کنید که طرف خیال کند، شما نمی‌دانید. این غفلت از غفلتهای زیبا است که در زندگی **ائمه اطهار**<sup>(ع)</sup> و در زندگی بزرگان ما بوده است. یکی از این غفلتها، غفلت از بدی دیگران است. از **امیرالمؤمنین**<sup>(ع)</sup> روایت شده است که: شریفترین عمل انسان کریم، همین عمل است. مثلاً شما می‌دانید طرف، انسان مؤمنی است ولی عیوبی هم دارد. شما هم به گونه‌ای برخورد می‌کنید که او خیال می‌کند، هیچ چیز از آن طرف نمی‌دانید. «**مِنَ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ**»<sup>۱</sup>؛ از شریفترین اعمال انسان کریم، غفلت او از کارهای بدی است که در دیگران می‌داند و خود را به بی‌خیالی می‌زند، خودش را به بیراهه می‌زند، پس غفلت به طور مطلق زشت نیست.

آن غفلتی که زشت است و منشاء همه مفاسد اخلاقی و اعمال انسانها است، غفلت از یاد خدا است. هیچ چیز بدتر و زشت‌تر از این غفلت نیست. برای روشن شدن مطلب که چگونه این غفلت می‌تواند، کار انسان را خراب کند: آیه ۱۷۹ سوره اعراف می‌فرماید: «

« (به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛

آنها دلها [= عقلها] بی‌دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه‌تر. اینان همان غافلانند) این اوصاف، اوصاف غافلان است. آیا خداوند کثیری از جن و انس را برای جهنم خلق کرده است؟ در جواب گفته می‌شود: «لام» در این آیه «لام محال» است نه لام برای غایت. اگر گفته شود این میز را ساختم برای مطالعه، می‌شود لام غایت. ولی یک لام محال هم داریم، نمی‌خواهد بگوید ما جن و انس را آفریدیم تا بروند جهنم، بلکه می‌خواهد بگوید: ما کثیری از جن و انس را که آفریدیم، محالاً به جهنم می‌روند به خاطر اعمال بد آنها. عرب که با زبان فصیح عربی آشنا است به خوبی می‌فهمد که این لام، لام محال است و مشکلی برای عرب زبانها پیش نمی‌آید. مثال دیگر این لام؛ در قرآن می‌فرماید: «

گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد. منتهی ترجمه دقیق این است که آل فرعون، موسی را گرفتند و موسی برای آنها دشمنی سخت و مایه حزن و اندوه آنان شد. این لام، لام محال است. بنابراین معنای این قسمت از آیه روشن شد. «

...»؛ ابزار اندیشه و تعقل و خردورزی را دارند اما استفاده

نمی‌کنند، «...»؛ چشمهایی دارند خفته، هنوز باز نکردند، که با آن

بینند، که به نظر می‌رسد آن چشم برزخی است که اگر باز شود انسان، ماورای این عالم ماده را می‌بیند. چون با این چشم ظاهری که دارند، می‌بینند. گوش دل را هم باز نکردند، گوش برزخی ایشان هم باز نشده است. بعد می‌فرماید: «...»

...»؛ اینها مثل چهارپا، می‌مانند، (فقط همتشان خوردن و خوابیدن است). بلکه گمراه‌تر. اینها، چه کسانی

هستند؟ قرآن می‌فرماید: «...»؛ آدمهای غافل هستند. نغموده است: «هم الکافرون» یا «هم المشركون» یا

«هم المنافقون»، بلکه فرموده است: «هم الغافلون»؛ هر انسان غافل از ذکر خدا. اگر چه انسان مسمی به ایمان هم باشد ولی از یاد خدا غافل باشد مشمول این آیه می‌شود. چرا خداوند، انسانهای غافل را از چهارپایان بدتر می‌داند؟ سر آن چیست؟ یک دسته از روایات وارد شده است که می‌گوید: چهارپایان، ذکر خدا را می‌گویند. مثلاً پیغمبر<sup>(ص)</sup> فرمود: به صورت حمار نزنید، داغ روی

۱- کلمات قصار ۲۲۲ نهج البلاغه مرحوم دشتی ص ۶۷۶

۲- قصص آیه ۸

پیشانی او نگذارید، چون ذکر خدا می‌گوید.<sup>۱</sup> یا اینکه روایت داریم: صدای قورباغه، صدای ذکر خدا است. «بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه» هر کس به گونه‌ای ذکر خدا می‌گوید. پیامبر (ص) می‌فرماید: حیوانات را اذیت نکنید. یک روایت دیگر (البته چند روایت که یک مفاد دارد) می‌فرماید: حیوانات از قبیل، پرندگان و چرندگان و انعام و ... اجل ندارند. مثل انسانها و اجل آنها وقتی است که ذکرشان قطع می‌شود. به محض قطع شدن ذکر حیوانات، آنها شکار می‌شوند. معنای این روایت چیست؟ یعنی حیوانات همیشه به یاد خدا هستند. قطع شدن ذکر آنها باعث رسیدن اجل آنها می‌شود، اما انسانها این چنین نیستند. قرآن می‌فرماید: که اگر به خاطر اجل الهی نبود به خاطر اعمال بدشان فوراً مجازات می‌شدند. در سوره طه به این مطلب اشاره دارد: «

«<sup>۲</sup>. این کلمه قضای الهی و حکم الهی است که اجل و مدتی، معین کرده است و گرنه

به محض اینکه انسانها قدم از قدم، خطا می‌رفتند، مجازات می‌شدند و عقوبتشان فرا می‌رسید. اما برای حیوانات این اجل نیست. پس انسان غافل از حیوان غافل، عقب‌تر است. چونکه انسان غافل داریم که از یاد خدا، غافل باشد و زنده باشد ولی حیوان غافل که از یاد خدا، غافل باشد و زنده باشد، نداریم. قرآن کریم می‌فرماید: کسانی که از یاد خدا غافلند، مثل حیوانات هستند، بلکه هنوز بدتر. پس مسئله غفلت را نباید دست کم گرفت و این که عرض شد منشاء همه پلیدیها، غفلت از یاد خداست. فراموشی ذکر پروردگار عالم است، نسیان یاد خدا است. مجدداً در سوره یونس می‌فرماید: «

«<sup>۳</sup>؛ آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز

رستاخیز) ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند \* (همه) آنها جایگاهشان آتش است، بخاطر کارهایی که انجام می‌دادند. در قرآن کریم بحث غفلت را خیلی تعظیم کرده است، از نظر قبح آن و منشاء شر بودن آن و همچنین می‌فرماید: «

کردند و خدا، خودشان را هم از یادشان برد. خود فراموشی عبارت است از این که انسان فکر کند آنچه دارد، مستقل است و از جای دیگری نیست. نسیان نفس، همین است. سر منشاء همه بدی‌ها نیز همین است.

اعتماد به نفس دو نوع است: ۱- اعتماد به نفس این است که انسان فکر کند مستقل است. آنچه هستم، من هستم و خودم. ۲- اعتماد به نفسی که بگویم من آفریننده، دست خدا هستم. من انسانی هستم که خدا به من قدرتهای بی‌شماری داده است، من، معدنی پر برکت هستم که خدای من، مرا آفریده و باید این معدن استخراج شود. اطمینان داشته باشم به استعدادهای الهی که دارم، این نوع از اعتماد به نفس، خوب است. بنابراین هر وقت با کلمه «اعتماد به نفس» روبرو شدید، تفکیک کنید. غربی‌ها، نوع اول از «اعتماد به نفس» را پذیرفتند. آن از نظر ما، درست نیست، انسان هر جا که در زندگی چنین فکر کند، شکست می‌خورد. اگر موفقیت ظاهری به دست آورد، شکست اخروی به دنبال خواهد داشت. این اعتماد به نفس، بحث دیگری است. قرآن کریم در آیه ۱۰۸ سوره نحل می‌فرماید: «

انسانهای کور دلی که دنیا را به آخرت ترجیح دادند، آخرت را رها کردند و دنیا را گرفتند خدابه دل‌هایشان مهر زد، اینها غافلانند. خواندن این آیات به خاطر این است که بدانید در قضیه غفلت این چنین نیست که اگر انسان غافل از ذکر خدا باشد فقط ثوابی را از دست داده است ولی گناهی نکرده است. نه مگر مجازات جهنم به خاطر از دست دادن ثواب است. قرآن کریم در کثیری از آیات، غافلان را اهل دوزخ یاد کرده است پس خود غفلت قساوت و پلیدی است. نفس غفلت خودش گناه بزرگ است (این که انسان از یاد خدا غافل باشد) بنابراین باید ذکر خدا را در زندگی به صورت دائمی درآورد. این بحث بسیار مهم است. در

۱- بحار الانوار جلد ۶۱ ص ۲۲۷

۲- طه آیه ۱۲۹

۳- یونس آیات ۷ و ۸

۴- حشر آیه ۱۹

اینجا بعضی از مصادیق غفلت گفته می‌شود که عبارتند از: ترک نماز، که از مصادیق بارز غفلت، ترک نماز است. یکی در عمل است: که انسان موقع گناه به یاد خدا نباشد. موقع گناه به محض اینکه زبان می‌خواهد به خطا برود از حضور خدا شرم کند که به این ذکر گفته می‌شود و ذکر واقعی همین است. اصلاً حقیقت و نتیجه‌ی ذکر زبانی همین است که اگر به این منتهی شود ذکر زبانی فایده‌ای نداشته است. که البته می‌شود. یکی در گناه است: در روایت آمده است، آیه‌ای که می‌فرماید: «

شما مرا یاد کنید، من هم شما را یاد می‌کنم. منظور از این یاد، یاد عملی است نه یاد زبانی و قلبی نیست. در روایت توضیح داده شده است: «أذکرونی عند الرضاء أذکرکم عند البلاء»؛ شما هنگامی که خوش هستید، یاد من کنید، وقتی که گرفتار شدید، من یادتان می‌کنم. روایات متعددی در اصول کافی داریم به باب ذکر مراجعه شود که آنجا می‌فرماید کسی که موقع آسایش خدا را یاد کند به محض گرفتاری سریع او را از گرفتاری نجات می‌دهد اما کسی که موقع آسایش خدا را فراموش کند به محض گرفتاری خداشناس شود، امام می‌گویند: این بلا، خیلی طولانی می‌شود. دعا در هر حالی اثر دارد، اما برای این شخص، اثرش کمتر است. به خاطر همین حقیقت مرحوم علامه طباطبایی با آن تیزبینی خاصی که داشتند در تفسیر این آیه «

۱،\* فرمودند: اگر حضرت یونس از مسیحین نبود (یعنی قبل از گرفتاری خدا را یاد می‌کرد) تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند. درست هم فرمودند. و روایات هم نظر علامه را تأیید می‌کنند. گویی که نظر علامه با تأمل در روایات بوده است. اگر دقت شود در خود تفسیر آیه هم می‌توان اثبات کرد. چون هر انسانی که در شکم ماهی گیر بیفتد، قهراً ذکر خدا را خواهد گفت و اگر قرار بود به مطلق ذکر گفتن، (چه کسی که قبلاً ذکر می‌گفته و چه کسی که قبلاً خدا را به یاد نداشته است) آزاد شود. این حکم محکمی نیست، معلوم می‌شود که حضرت یونس یک ویژگی خاصی داشته است و آن اینکه در زمان آسایش خدا را یاد کرده است.

یک طایفه‌ای از روایات هستند که می‌گویند وقتی که انسان گرفتار می‌رود، در خانه خدا درحالی‌که قبلاً ذاکر خدا نبوده است فرشتگان می‌گویند این صدای ناشناخته‌ای است و یک عده فرشتگان می‌گویند ما این آدم را نمی‌شناسیم و قبلاً این صدا را نشنیده‌ایم. یک عده فرشتگان می‌گویند: کجا بودی تا به حال که حالا آمدی در خانه خدا، از ناتوانی مهربان شدی، از ناتوانی مسلمان عابد شدی. آیا ذکر در موقع گرفتاری خاصیت ندارد؟ چرا، قرآن می‌فرماید: ما هر قریه‌ای را که پیامبری فرستادیم و آن قریه سرکشی کردند. «

گرسنگی کردیم تا ببینند در خانه ما. پس معلوم است که حتی بعد از سختی هم در خانه خدا رفتن، خوب است. یک عده‌ای هستند که وقتی سختی هم به آنها برسد باز هم در خانه خدا نمی‌روند و قساوت قلب آنها بیشتر می‌شود. آل فرعون از این عده بودند. قرآن می‌فرماید: «

۲، «سپس دل‌های شما بعد

از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت‌تر چرا که پاره‌ای از سنگها می‌شکافد، و از آن نهرها جاری می‌شود؛ و پاره‌ای از آنها شکاف برمی‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد (اما دل‌های شما، نه از خوف خدا می‌تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست. بعضی انسانها در سختی‌ها به جای اینکه به خدا توجه کنند، بیشتر از خدا کینه می‌گیرند. بعضی انسانها با دیدن مصیبت هم متنبه نمی‌شوند بلکه به قساوت قلب آنها افزوده می‌شود. خوشبخت آن انسانی است که قبل از رسیدن مصیبت، به یاد خدا باشد.

دعا هم از اقسام ذکر است. روایات گفتند: اگر دعا کنید، خدایا مرا به این بلاء گرفتار نکن (قبل از حلول آن بلا) امام فرمودند، هرگز تا آخر به آن گرفتار نمی‌شوید. باز هم روایت داریم: هرگاه بلاء زده‌ای را دیدید این ذکر را بخوانید: «حمد برای خدایی است

۱- صافات آیات ۱۴۳ و ۱۴۴

۲- مؤمنون آیه ۷۶

۳- بقره آیه ۷۴

که عاقبت داد مرا از آنچه او بدان مبتلا هست». یا اینکه چند صلوات بفرستید و بعد دعا کنید که خدایا هرگز مرا به این بلا مبتلا نکن و باز هم چند صلوات، انشاءالله دیگر به این بلا گرفتار نخواهید شد. چون این ذکر قبل از بلاء و گرفتاری است. قرآن کریم می‌فرماید: «

« آیا نمی‌بینی که آنچه در آسمانها و زمین است همه تسبیح خدا را می‌گویند، پرندگان که بالشان را باز کردند، دائم

در حال نماز و تسبیح هستند. این نشان‌دهنده‌ی این است که در عالم غوغایی است و این چقدر بد است که انسان از یاد خدا غافل باشد و حیوانات به یاد خدا باشند.

آیت‌الله مصباح اخیراً در یکی از سخنرانی‌هایشان داستانی نقل کردند که برای شما می‌گویم به امید آنکه نمونه‌ای باشد برای ما در زندگی. ایشان از یک جوان آمریکایی نقل کردند که قبل از انقلاب به ایران آمده بود. این جوان گفته بود، من همیشه احساس یک خلاء و پوچی در وجودم می‌کردم؛ به صاحبان کلیسا و کشیشها مراجعه کردم، نتیجه‌ای نگرفتم. گفتم شاید ازدواج بتواند این مشکل روحی من را حل کند. ازدواج کردم، دیدم، فایده‌ای ندارد. وقتی با همسر صحبت کردم او نیز گفت من هم همین مشکل را داشتم و با همین فکر، ازدواج کردم. هر دوی ما دنبال حقیقت، از این کشور به آن کشور حرکت کردیم تا اینکه در پاکستان، یکی از دوستان دانشجوی پاکستانی که در یکی از دانشگاههای آمریکا، هم کلاس بودیم را دیدم، خیلی خوشحال شدم و او ما را به خانه‌اش برد، او مسلمان بود و ما مسیحی، اما با هم دوست بودیم. شب مشکلم را به او گفتم. او به من پیشنهاد کرد که مذهب او را انتخاب کنم. گفتم مگر مذهب شما چه چیز دارد که بتواند مشکل من را حل کند. گفت: کتاب آسمانی ما قرآن است. ایشان کتاب را آورد، گفتم همین طوری یک جای آن را باز کن و برایم بخوان؛ ایشان قرآن را باز کرد؛ یکی از سوره‌های مسبحات قرآن آمد که با تسبیح خدا شروع می‌شود. گفتم همین قسمت را ترجمه کن. ایشان ترجمه کرد که آنچه در آسمان و زمین است، خدا را ذکر می‌گویند و ستایش می‌کنند. گفتم یعنی چه؟ یعنی این در و دیوار ذکر خدا می‌گویند. گفت ظاهراً این چنین است. گفتم این که مشکل من را بیشتر کرد. چگونه در و دیوار ذکر خدا می‌گویند. نه، دین تو به درد من نمی‌خورد. ایشان دست برداشت، گفت صبر کن، من نمی‌توانم جواب تو را بگویم ولی در مشهد آقای داریم به نام امام رضا<sup>(ع)</sup>، او از ضمیر تو هم آگاه است. گفتم زنده است، گفت: نه؛ از این دنیا رفته است، گفتم: چگونه بفهمم. گفت: او خودش اتصال را برقرار می‌کند، تو به مشهد برو به شرط اینکه ایشان جواب تو را بدهند و همین آیه را برای تو تفسیر کنند. گفت با یک دنیا امیدواری آمدیم از مرز افغانستان وارد خراسان شدیم. وقتی آمدم، این هیبت و جلال و شکوه و ولع مردم را دیدم، خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. ظاهراً سال ۱۳۵۳ اینگونه که در نظر هست، گفت همینکه آمدم بروم داخل محوطه، آقای نگهبان جلوی من را گرفت و از قیافه‌ام فهمید که من خارجی هستم؛ صحبت کرد، دید من نمی‌توانم جواب بدهم، جلوی من را گرفت و گفت تو نباید بروی داخل. هر چه صحبت کردم؛ گفتم آقا من آمدم برای زیارت، مانع شد. من خیلی ناراحت شدم و برگشتم ولی نتوانستم برگردم. ده، بیست متر آن طرف‌تر، توی خیابان نشستم و نگاه کردم به گنبد امام رضا<sup>(ع)</sup>. دلم به حال خودم سوخت و شکست و شروع کردم به گریه کردن. گفتم، خدایا چقدر من بیچاره‌ام. به هر دری که رسیدم، در زدم ولی هیچ جوابی نشنیدم. خدایا چه کسی باید در این دنیا جواب من را بدهد. رو کردم به طرف گنبد و اشاره کردم و خطاب کردم به گنبد و گفتم: آن دوست من گفت شما حتی از ضمیر من آگاه هستید، اگر این چنین است، شما جواب من را بدهید. همانطور که داشتم با آن ساختمان و گنبد حرف می‌زدم ناگهان مردی دست زد پشت سرم، برگشتم دیدم یک دست فروش، است که زبان انگلیسی را خیلی عالی به لهجه محلی ما صحبت می‌کند. بعد از این برایم سؤال شد این چه کسی بود که اینقدر زبان انگلیسی را خوب صحبت می‌کرد. گفت: شما با آقا کار دارید؟ گفتم: بله. گفت: بلند شو برو توی حرمشان، آنجا جواب بگیر. گفتم: من رفتم ولی این آقا که اینجا ایستاده، من را بیرون انداخت. ایشان به من گفت: نه برو دیگر به تو کاری ندارد. گفتم: هیچ کاری ندارد؟ گفت: نه هیچ کار ندارد. من با یک دنیا تردید آمدم و از این شخص نپرسیدم، شما چه کسی هستید؟ از کجا زبان من را می‌دانید؟ این قدر زبان انگلیسی را قشنگ صحبت می‌کنید؟ آمدم دیدم نه این آقا اصلاً متعرض من نشد و توی پله‌ها رفتم پایین، دیدم نه چیزی نگفت و یک نگاهی به من کرد

ولی چیزی نگفت. رفتم وارد محوطه شدم باز هم چیزی نگفت آمدم داخل و وارد جمعیت که شدم دیدم جایی که جمعیت فشار می‌آورند یکه هاله‌ای دور من به اندازه یک متر دایره است و اصلاً کسی وارد این دایره نمی‌شود و به هر کجا که می‌روم این دایره مثل حلقه‌ای محافظ دور من را گرفته است و من راحت سیر کردم و به صحن‌ها رفتم. همینکه رسیدم توی حرم، کنار آن ضریح، شخصیت والایی را دیدم که من را خطاب کردند، سلام کردم، جواب دادند (به زبان خودم). گفتند: می‌خواستی ذکر موجودات را ببینی؟ گفتم: بله آقا! آمدم خدمت شما که نشانم بدهید و ایشان یک اشاره‌ای کردند دیدم چشم و گوشم، یک پرده‌ای از مقابلش افتاد. دیدم در و دیوار؛ اصلاً غلغله‌ای است. آن قدر هیبت من را گرفت که بی‌هوش شدم، فقط وقتی به هوش آمدم دیدم یک عده‌ای آب روی من می‌ریزند، یک عده‌ای مرا باد می‌زنند. اوگفت: من دیدم و شنیدم. به هر حال ذکر زبانی بسیار تأثیر دارد.

### بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال:

۱- در مورد جمعیت شیعه و سنی و اینکه سنی‌ها چندین برابر شیعه هستند شاید نشان بر حق بودن آنها باشد و استدلال اینکه من نوعی اگر با ده نفر مشکل داشته باشم آن ده نفر هم با من مشکل داشته باشند آیا مشکل از من نوعی است یا از آن ده نفر؟ و اینکه چگونه در یک زمان اکثریت با یک امام یعنی حضرت علی<sup>(ع)</sup> مشکل پیدا کردند؟

قرآن کریم کراراً کثرت و اکثریت را مذمت کرده است. «...»، «...»

«...»<sup>۱</sup> این آیات نشان می‌دهد که همیشه نباید حق را در اکثریت جستجو کرد. اینکه سؤال کردند که اگر یک نفر با ده نفر مشکل داشته باشد ما ده نفر را به خطا اسناد بدهیم، مگر در گذشته نبوده است؟ مگر حضرت نوح، خودش و شصت- هفتاد نفر یارانش با یک امت مشکل نداشتند؟ حضرت یونس، خودش و دو یاورش با صد هزار نفر مشکل نداشتند؟ دو نفر حرف او را قبول داشتند. مگر حضرت صالح، خودش و پنج شش نفر اصحابش بعد از صد و چهار- پنج سال دعوت با یک امت مشکل نداشتند؟ الان هم در دنیا می‌توانید مواردی را پیدا کنید که چگونه یک حق بدیهی به راحتی زیر پا گذاشته می‌شود و چقدر طرفدارانش کم هستند. این یک طرف قضیه؛ یک طرف هم مسئله آنقدر روشن است که اصلاً جای این حرفها و صحبتها نیست. مسئله ولایت و حق امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> به حدی روشن است که جای تردید و انکار نیست. اگر می‌بینید جمعیت شیعه کمتر از جمعیت اهل سنت است دلیل این است که همیشه این جمعیت را بر سرش زده‌اند. از همان اول کار در خانه حضرت علی<sup>(ع)</sup> را آنگونه آتش زدند، اجازه نفس کشیدن را به کسی ندادند؛ حتی اجازه ندادند که کسی روایاتی در فضیلت امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> نقل کند. چندین نفر به خاطر نقل روایاتی که از پیغمبر شنیده بودند کتک خوردند. در زمان معاویه، معاویه با شیعه معامله مشرک می‌کرد. در حکومت اسلامی اگر کسی مشرکی را کشت، دادگاه اسلامی هیچ گونه پرونده‌ای برای این قاتل تشکیل نمی‌دهد و هیچ حق و حقوقی برای مقتول قائل نیست. معاویه رسماً اعلام کرد که در بلاد اسلامی هر کس شیعه‌ای را بکشد در دادگاه حکومت من بازخواستی ندارد؛ یعنی شیعه به منزله مشرک است. شما توقع دارید گروهی را که اینقدر در سرش بززند؛ همین جمعیت هم خیلی زیاد است. ببینید دوران حکومت مخالفین این نهضت چند سال بوده است، ۵۳۵ سال بنی‌عباس، ۹۲ سال بنی‌امیه و ۲۵ سال هم بعد از پیغمبر. دوران حکومت ائمه و اهل بیت چند سال بوده است؟ چهار سال و هشت ماه امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> و شش ماه امام حسن<sup>(ع)</sup> که روی هم پنج سال می‌شود. در این مدت هم، بیشتر اوقات جنگ درست کردند. قاسطین، ناکثین و مارقین که در روایت اهل سنت آمده است. اگر بخواهید روی تناسب حساب کنید، شیعه باید یک صدم آنها باشد. می‌شود پنج سال در مقابل ششصد سال، از یک صدم هم کمتر باشد. پس شما قلّت را اینگونه حساب نکنید. حق با کیلو و ترازو حساب نمی‌شود.

۲- چه چیزی باعث قطع شدن ذکر حیوانات می‌شود؟ آیا آنها به ذکر گفتن مختارند؟

۱- مائده آیه ۱۰۳ - عنکبوت آیه ۶۳ - حجرات آیه ۴

۲- مائده آیه ۸۱

چون ذکرشان قهری و جبری نیست که قطع شود. اگر ذکرشان قطعی و جبری بود قطع شدنی نبود. پس معلوم است که آنها اختیار هم دارند. این ذکری که می‌گویند از روی شعور و اختیار است. برای تحقیق به آیه ۳۸ انعام، جلد هفتم یا هشتم ترجمه المیزان مراجعه کنید که در آنجا علامه یک بحثی مبسوطی را ارائه داده‌اند که خیلی قشنگ است. سه آیه را نوشته‌اند که در هر سه، کلمه‌ی ذکر است.

۳- توضیح دهید که معنای این کلمات چیست؟...<sup>۱</sup>؛ نماز را به خاطر ذکر من بپادار.

هر نمازی ذکر خداست، ولی هر ذکر خدایی نماز نیست. یکی از ذکرهای خدا نماز است. پس رابطه نماز با ذکر رابطه عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی عام و خاص مطلق. هر نمازی ذکر است اما هر ذکری نماز نیست. دایره‌ی ذکر عام‌تر از دایره نماز است.

«...»<sup>۲</sup>؛ هر کس از ذکر من روی گردان شود زندگی سخت و تنگی را خواهد داشت. این آیه مطلق ذکر است.

«...»<sup>۳</sup>؛ ما ذکر را نازل کریم و آن را حفظ می‌کنیم. مراد از ذکر، قرآن است. کسی ذکر در این آیه را به غیر از قرآن، تفسیر نکرده است. البته عده‌ای به لوح محفوظ تفسیر کرده‌اند که اشتباه است. مراد از ذکر قرآن است. چرا به قرآن، ذکر گفته شده است؟ چون یادآور میثاق‌ها و حقایق فراموش‌شده‌ی فطری است.

«...»<sup>۴</sup>؛ این قرآن برای تو و قوم تو ذکر است و برای یادآوری است. یکی از القاب و اسماء قرآن ذکر است. به خاطر اینکه انسان را به یاد قیامت و میثاق و اهلس را به یاد ذات اقدس حق می‌اندازد. قرآن در مورد منافقین می‌فرماید: «...»<sup>۵</sup>. یکی از نشانه‌های منافق این است که کم خدا را یاد می‌کند.

البته این یاد هم یاد ظاهری و لسانی است نه یاد قلبی، چون قلبی که در آن نفاق وجود دارد نمی‌تواند خدا را یاد کند. **چقدر باید ذکر بگوییم؟ مقدارش چقدر باید باشد؟**

من قبلاً عرض کردم که در انبیاء، ذکر، علی‌الدوام است. اولیاء خاص خدا، ذکرشان لاینقطع است. چون ذکرشان در بیداری، بسیار زیاد است، خواب هم که می‌روند ذکرشان قطع نخواهد شد. اگر یک فکری در ذهن شما شبانه‌روزی تردد کند، شب که شد همان خواب را می‌بینید، خصوصاً اگر عطش یک چیزی را هم داشته باشید. مثل آدم تشنه‌ای که وقتی خواب می‌رود خواب چشمه، آب، سبو و... می‌بیند. هر چه قدر هم در خواب می‌خورد سیر نمی‌شود. به خاطر همین انبیاء و اولیاء دلشان نمی‌خوابد. از پیامبر سؤال شد خواب شما چگونه است؟ فرمود: چشمم می‌خوابد اما دلم نمی‌خوابد. اولیاء خاص خدا در خواب هم ذاکرند، غافلان در بیداری هم غافلند. قرآن فلاح و رستگاری را منوط به ذکر کثیر کرده است. در چند جا فرموده: «...»

«...»<sup>۶</sup>؛ و خدا را فراوان یاد کنید، تا رستگار شوید. در سوره احزاب می‌فرماید: «...»

\* «...»<sup>۷</sup>؛ ای مؤمنان خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام خدا را تسبیح بگویید. بکره و اصیل یک ویژگی‌هایی دارد که در این دو وقت ذکر خدا به خصوص ذکر زبانی بسیار محبوب‌تر است. پس ذکر کثیر، ذکر تنها و ذکر صرف باعث رستگاری نیست. آقایی مهمانانی را دعوت کرده بود، ساعت سه و چهار بعد از ظهر شد نهارش آماده نشد. مهمانها گفتند

۱- طه آیه ۱۴

۲- طه آیه ۱۲۴

۳- حجر آیه ۹

۴- زخرف آیه ۴۴

۵- نساء آیه ۱۴۲

۶- انفال آیه ۴۵

۷- احزاب آیات ۴۱ و ۴۲

که گرسنه‌مان هست، غذا چه طور شد؟ گفت: آتش در زیرش روشن است و دارد می‌پزد. گفتند: می‌شود برویم ببینیم نکنند که آتش خاموش شده باشد؟ گفت: نه روشن است. آمدند دیدند که آقا یک دیگ بزرگ را پر از آب کرده و روی سوراخ سقف آشپزخانه، روی پشت بام قرار داده و یک شمعی را هم روی زمین روشن کرده است که از دیگ پنج شش متر فاصله داشت. خوب این طوری ممکن است که در حد دو سه درجه حرارت به آب این دیگ اضافه کند ولی قرار نیست که آب را به جوش بیاورد. این جور دیگی را بخواهی به جوش بیاوری آتش پر حرارتی را می‌خواهد. اگر انسان بخواهد که وجودش مشتعل به یاد خدا شود باید ذکر زیاد بگوید. باید بدمد تا با این دمیدن به نقطه ذوبش برسد. همین طوری با ذکرهای کم و کوچک یک انفعالی را ایجاد می‌کند دوباره به محضی که برگشت تمام می‌شود و از دست می‌رود. البته آن هم فایده دارد اما قرآن تأکید بر ذکر کثیر دارد. و اما یک قیاس آن هم قیاس منطقی نه قیاس فقهی، قیاس فقهی مردود است و از آن نهی شده است. همان که اهل سنت آنجایی که در احکام شرعیشان خلأ دارند با همین قیاس فقهی به دست می‌آورند که در لسان روایات ما نهی شده است. اما قیاس منطقی اشکال ندارد. قرآن می‌فرماید: «...»

«! هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده. یا به عبارتی یک جا رستگاری را طرف می‌فرماید:»  
 به تزکیه نسبت می‌دهد و یک جا رستگاری را به ذکر کثیر. از این چه چیز را می‌فمید؟ ذکر کثیر باعث تزکیه می‌شود؛ تزکیه باعث رستگاری یا مساوی رستگاری است. تزکیه نفس، نفس رستگاری است. این نکته خیلی مهمی است خوب دقت کنید. اگر کسی بخواهد خودش را تزکیه کند بدون ذکر خدا، بدون نماز امکان ندارد. راه و مجرایش این است. این که می‌گویند نماز را برای چه می‌خوانی؟ دلت پاک باشد، مثل این است که بگویند دارو را برای چه می‌خواهی؟ تنت سالم باشد! برای چه به حمام می‌روی؟ تنت پاک باشد؛ مگر می‌شود بدون آب تنش پاک باشد؟ مجرای طهارت و پاکیزگی آب است. مجرای فلاح، ذکر خداست و در رأس ذکر خدا، نماز است. پس متوجه شدید مهمترین عمل هم تزکیه است. چرا؟ به دلیل اینکه هر چه گناه است به خاطر آلودگیهای درونی است؛ یعنی منشأ تمام گناهان نهایتاً به آلودگیهای درونی برمی‌گردد. به عنوان مثال، بخل یک رذیلت درونی است؛ اثرش خست و دست‌تنگی است. نتیجه‌اش منع زکات، منع خمس، کمک نکردن به فقرا، بی‌توجهی نسبت به محرومان و... است و همه‌ی اینها گناه است. این گناه از کجا تراوش کرد؟ از یک رذیلت کمین کرده در باطن انسان. رذیلت دیگر تکبر است نتیجه آن علو و برتری‌طلبی در زندگی است. او می‌خواهد بالاتر بنشیند لیاقتش را هم ندارد و خودش هم می‌داند، مثل استکباری که امروز در دنیاست. برای اینکه مستکبرین بالا دست هم بنشینند، عددهای نجومی خرج تسلیحات می‌کند؛ دیگری عدد بالاتر خرج می‌کند. او برای این که عقب‌تر نماند عدد بالاتری را خرج می‌کند. سال ۱۹۸۶ هزینه جنگ ستارگان آمریکا هزار میلیارد دلار بود (فقط هزینه جنگ ستارگان نه هزینه ارتش!). همین مقدار هم هزینه ارتش بود. اینها برای چیست؟ برای اینکه او به رقیب بگوید: نه، من بالاتر از تو هستم. او هم دوباره می‌آید همین کار را می‌کند، می‌گوید: نه، تو اشتباه کردی من دو پله از تو بالاتر هستم. این نتیجه‌ی چیست؟ نتیجه‌ی یک رذیلت درونی به نام استکبار. الان آمارهای رسمی جهان بیان می‌کند که هفتاد درصد اموال جهان در کام کارخانه‌های تولید سلاحهای مرگبار است. چرا باید سالیانه چند صد میلیون کودک از گرسنگی جان بدهند؟ به خاطر اینکه این اموال، صرف ارضای روحیه استکباری مستکبرین می‌شود! طمع: چقدر از طمع‌هاست که دعوا درست می‌کند، حقها را ضایع می‌کند، حق یتیمها را ضایع می‌کند. حسادت: همین حسادتها چقدر درد سر در میان مردم درست کرده است. یعنی شما بگردید یک دانه گناه پیدا کنید که ریشه‌اش یک رذیلت باطنی نباشد. هر چه گناه است بالاخره به یک رذیلت و صفت باطنی برمی‌گردد. بنابراین اگر مهمترین کار در عالم، بندگی خداست و لازمه‌ی بندگی خدا، ترک گناه است (اصلاً عین ترک گناه است). لازمه‌ی ترک گناه، تزکیه نفس است؛ یعنی ریشه‌های رذیلت را از درونت بکنی و به بیرون بیاندازی. وقتی بیرون انداختی آن عصمت سراغت می‌آید. پس این بالاترین عمل و بالاترین کار است.»

«! هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده. چون بالاترین کار است، خدا هم بیشترین قسم را برای همین کار خورده است. خدا خیلی قسم خورده برای بعضی امور سه تا، برای بعضی امور چهار تا، برای بعضی امور پنج تا، ولی هیچ جا برای هیچ فعلی و برای هیچ شأنی و

کاری به اندازه تزکیه نفس قسم نخورده است برای این امر یازده قسم خورده است. \* \* \*

\* \* \* «<sup>۱</sup>. معلوم می‌شود که بالاترین شأن در عالم تزکیه است، اصلاً خلاصه دعوت انبیاء همین

است. اگر بگویند شما مأموریت انبیاء را در یک کلمه خلاصه کنید همین را بگویید، بگویید: \* \* \* « خود به خود \* \* \* »

...»<sup>۲</sup>، از آن می‌جوید. حتی اگر تزکیه نباشد و صفات سالم به این وجود نامزگی اضافه شود فاسد می‌شود. شما

اگر آب آلوده‌ای را در آب پاک بریزید، آب آلوده، سالم نخواهد شد؛ آب سالم، آلوده می‌شود. اگر داروی سالم را با یک داروی فاسد مخلوط کنید، داروی سالم فاسد می‌شود. قانون اینگونه است. اگر عسل را در ظرف زباله بریزد، عسل خراب می‌شود؛ ظرف زباله متبرک نمی‌شود. اگر علم و دانش در وجود آلوده قرار گرفت بمب اتم و سلاح شیمیایی از آن بیرون می‌آید. سلام و صلاح از آن در نمی‌آید. این همه خلافاکارها را علمای سوء درست کرده‌اند علمای جبارین، علمایی که دانش در وجود آلوده آنها، وارد شده است. بنابراین از اینجا معلوم می‌شود که ذکر خدا چه نقشی در زندگی دارد. ذکر خدا فلاح می‌آورد؛ فلاح همان تزکیه است، پس ذکر خدا تزکیه می‌آورد. اگر خواستید تزکیه شوید، با کثرت ذکر باید تزکیه شوید، راه دیگری ندارد. ما کسی را ندیدیم که از طریق صرف دانش و یاد گرفتن تزکیه شود، بلکه دیدیم آن فرد کمونیست‌تر، بی‌خداتر و لامذهب‌تر شده است. مگر نیستند کسانی که به ظاهر دانشمندند و چیزی از ظاهر دنیا می‌دانند اما اعتقادی هم ندارند. البته اینها علم نیست و ما به اینها علم نمی‌گوییم ولی به هر حال علم مادی است. اما خداوند یک چراغ سبزی را هم به بندگانش داده است و آن چراغ سبز این است که گاهی وقتها دیدید مثلاً بعضی‌ها در وادی عرفان‌های غیرمستند به اهل بیت (علیهم‌السلام) یک کارهایی می‌کنند، یک حرکاتی را از خودشان نشان می‌دهند مثلاً هیچ وقت نمی‌خوابند و می‌گویند: عالم محضر خداست نباید خوابید و بعضی کارهای دیگر؛ ما شنیده‌ایم که بشر حافی هیچ وقت کفش نمی‌پوشید. می‌گفتند که چرا کفش پا نمی‌کنی؟ جواب می‌داد که همه عالم بساط خداست بر بساط کبریایی با کفش نباید راه بروند. ببینید اگر این کار اشتباه بود، ائمه نیز کفش نمی‌پوشیدند، درحالیکه چنین نیست. بشرحافی آدم خوب و عارفی بوده است ولی این کارش قرار نیست الگوی ما باشد. اگر بخواهیم با ذائقه و عرفان خودمان، کار کنیم، علی‌القاعده این درست نیست. آیا شما در محضر یک بزرگی دراز می‌کشی؟! به پشتی تکیه می‌دهی؟! یک طرفه می‌خوابی یا دو زانو می‌نشینی؟ حتی تکیه بر دیوار هم نمی‌دهیم، پس همیشه در محضر خداییم همیشه دو زانو بنشین. خوابت هم که می‌آید سرت را روی دو زانویت قرار بده دراز نکش جلوی خدا زشت است. اینها عرفانهای من در آوردی است. قرآن کریم کار ما را راحت کرده است؛ هیچ کلمه قرآن بی‌حساب نیست. خوب فرض، بخواهیم که بخوابیم و دیگر چاره‌ای نداریم که بخوابیم ولی دیگر در حال خواب با خدا صحبت نکن. اگر شما در محضر یک بزرگی بودید وقتی خوابتان آمد چاره‌ای نیست می‌گویید: ببخشید از محضر شما عذرخواهی می‌کنیم، می‌خواهیم یک کم بخوابیم عفو بفرمایید. پایتان را به آن طرف می‌کنید و می‌خوابید، دیگر در خواب که با او حرف نمی‌زنید، خصوصاً اگر خیلی با او خودمانی و صمیمی بودید دیگر در حالت خوابیده با او حرف نمی‌زنید. اگر بخواهید حرف بزنید بلند می‌شوید می‌نشینید یا مؤدب می‌ایستید رو به طرفش می‌کنید. برای اینکه این فکرهای غلط، این ذوقهای من در آوردی و این استثناهای شخصی دامن انسان را نگیرد، خداوند به پاسخگویی آمده است. چگونه پاسخ داده است است؟ به این آیه توجه کنید: \* \* \* «<sup>۳</sup>؛ همانها که خدا را در حال

ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند. اولاً جواز ذکر در این حالت را داده است، «ذکرُ الله حسنٌ علی کل حال»؛ یاد خدا در هر حالی نیک است. حتی در دستشویی هم در روایت داریم مانعی ندارد. کسی که در دستشویی با بزرگی حرف نمی‌زند؟! ببینید که چقدر خدا با بنده‌اش صمیمی است. می‌گوید تو در هر جایی که به فکر من باشی مشکلی ندارد. اینجا

۱- شمس آیات ۱ تا ۹

۲- بقره آیه ۱۲۹

۳- آل عمران آیه ۱۹۱

خداوند به ما یاد داده، حتی وقتی که خوابیده ایم ذکر خدا بگوییم، مانعی هم ندارد. پس یکی از مباحث هم بحث دوام ذکر است. ظاهراً بحث ما در قصه ذکر باید در اینجا پایان پیدا کند. البته بحث ذکر خیلی فراتر از اینهاست، من سعی کرده‌ام نکاتی را که کمتر در مباحث به آن اشاره شده است، آن نکات را بیشتر خدمت شما بزرگواران عرض کنم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

### کلمات:

|   |  |  |
|---|--|--|
| مُنِيبٌ: بازگشت کننده   | مَحَارِبٌ: (م: محراب) محل عبادت - معبد                             | تَمَثِيلٌ: (م: تمثال) نقش و عکس - مجسمه            |
| جِفَانٌ: ظرفهای غذاخوری (م: جفنه)   | الجَوَابُ: حوضها (م: جابیه)  | قُدُورٌ رَأْسِيَاتٌ: دیگهای ثابت                   |
| مِنْسَاءٌ: عصا - چوبدستی (وسیله دور کردن و راندن)                                   | سَيْلٌ الْعَرَمِ: سیل وحشتناک و بیکران                             | أَكْلٌ: خوراکی                                     |
| أَسْفَارٌ: سفرها (م: سفر)   | فِرْعٌ عَنْ قُلُوبِهِمْ: اضطراب و ناراحتی از دل‌های آنان بیرون رود | مَوْقُوفُونَ: نگه داشته می‌شوند - بازداشت می‌شوند  |
| العُرْفَاتُ: (م: غرفه) اتاقهایی که در طبقات بالا قرار گرفته‌اند - بهترین منازل بهشت | مِعْشَارٌ: ده یک (۰/۱)   | نَكِيرٌ: کیفر من                                   |
| يَقْذِفُ بِالْحَقِّ: حق را (در دل پیامبران) می‌افکند                                | التَّنَاؤُسُ: دسترسی - برگرفتن با سهولت                            | حِيلٌ: جدائی افکنده می‌شود                         |
| سوره مبارکه فاطر  | فَاطِرٌ: آفریننده  | أُولَى أَجْنِحَةٍ: صاحبان بالها                    |
| تُؤَفِّكُونَ: رانده می‌شوید   | فَلَا تَغْرَتُكُمْ: پس شما را فریب ندهد                            | فُرَاتٌ: آب گوارا و پاکیزه                         |
| جُدَدٌ: (م: جاده) راه - طریق  | عَذْبٌ: خنک و پاکیزه   | سَائِغٌ: آب گوارایی که راحت از گلو پایین می‌رود    |
| قَطْمِيرٌ: هسته خرما  | خَلَا: خالی  | مُعَمَّرٌ: سالمند                                  |
| عَرَابِيْبٌ: (م: غریب) سیاه پُرنرنگ   | يَصْطَرِحُونَ: ناله و فریاد می‌کنند                                | مُقْتَصِدٌ: میانه‌رو                               |
| نَضَبٌ: خستگی   | لُغُوبٌ: رنج   | سُودٌ: سیاه  |
| السِّيءُ: زشت و بد  | لَا يَحِيْقُ: فرود نیاید - نازل نشود                               | سوره مبارکه یس                                     |
| حَقَّ الْقَوْلُ: وعده عذاب (قطع شد)   | أَخْصَيْنَا: شمارش کنیم - معین کنیم                                | إِمَامٌ مُبِينٌ: کتابی آشکار (لوح محفوظ)           |
| قَرْيَةٌ: شهر - روستا (در اینجا منظور شهر الظاکیه است)                              | فَعَزَّزْنَا: پس تقویت کردیم                                       | لَنَرَّجُمَنَّكُمْ: البته سنگسارتان می‌کنیم        |
| مَالِيٌّ: چه شود؟   | بِزَمٍ بِيَسْتٍ وَ سَوْمٍ  | يَا حَسْرَةً: افسوس بر...                          |
| تَنْبِيْتُ: می‌روید   | نَسَلُخٌ: بر می‌کشیم   | تَوَقِّدُونَ: برافروزید                            |
| المَشْحُونُ: پُر و انباشته  | تَوْصِيَه: سفارش   | الأجداثُ: قبرها (م: حدیث)                          |
| يَنْسِلُونَ: می‌شتابند  | الأرائكُ: (م: اریکه) تختهای بلند                                   | سَلَامٌ: سلامتی - دوری از هر رنج و غم              |
| وَأَمْتَارُوا أَلْيَوْمَ: امروز جدا شوید  | مَسْخٌ: تغییر صورت   | فَمَا اسْتَطَاعُوا: پس نتوانستند                   |
| مُضِيًّا: گذشتن - عبور کردن   | نُعْمَرُهُ: عمر دهیم - سالمند گردانیم                              | نُنَكِّسُهُ: (توانایی او را) کاهش دهیم             |
| الْخَلَّاقُ: آفریننده   | أَوَّلَ مَرَّةً: نخستین بار  | رَمِيمٌ: پوشیده                                    |
| الصَّافَاتُ: (م: صافه) کسانیکه در صفوف متعدد صف کشیده‌اند (فرشتگان)                 | الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ: برگ سبز                                     | العُرْجُونِ الْقَدِيمِ: شاخه خرماي کهنه خشک و لاغر |
| يَحِقُّ الْقَوْلُ: گفتار خداوند (وعده عذاب) ثابت شود                                | مَلَكُوتٌ: حاکمیت و مالکیت   | مَشَارِبٌ: نوشیدنی‌ها (م: مشربه)                   |
| سوره مبارکه الصافات   | وَاصِبٌ: مستمر و همیشگی - بیماری مزمن                              | خَطِيفٌ: برابید                                    |

|   |  |   |
|---|--|---|
| دُخُورًا: آنهایی که با شدت به عقب رانده می‌شوند | التَّالِيَات: (م: تالی) آنها که پی در پی تلاوت می‌کنند | مَارِد: کسی که دور از هر خیر و برکت است - بی‌همه چیز                          |
| لَا زِب: چسبنده                                 | وَقَفُوهُمْ: ایشان را بازداشت کنید                     | تَارِكُوا: رها کنیم   |
| عَوَّل: فساد عقل                                | يُنزِفُونَ: مست شوند                                   | قاصِرَاتُ الطَّرْفِ: زانی که نگاهی کوتاه دارد (جز به شوهران خود توجهی ندارند) |
| عَيْن: (م: عیناء) زنان درشت چشم                 | بَيْض: تخم مرغ   | مَكْنُون: پوشیده و مستور  |
| كِدَّت: نزدیک بود                               | لَتَرْدِينَ: سرنگون کنی                                | لَشَوَّب: آمیخته‌ای از...   |
| أَلْفُوا: یافتند                                | يُهْرَعُونَ: می‌شتابند                                 | كَرْب: اهدوه - غصه  |
| إِفْكَأ: دروغی                                  | نَظْرَةً: نگاه   | سَقِيم: بیمار   |
| فَرَاغ: پس روی آورد (حضرت ابراهیم)              | الْمَنَام: خواب  | المُسْتَبِينَ: روشنگر   |
| تَدْرُونَ: رها می‌کنید                          | لَتَمُرُونَ: البته شما عبور می‌کنید                    | أَبَق: گریخت  |
| فَسَاهَم: پس فرعه افکندند                       | الْمُدْحَضِينَ: مغلوب شدگان                            | فَالْتَقَمَهُ: پس (ماهی) او (یونس) را فرو برد                                 |
| الْحُوت: ماهی                                   | مُلِيم: مستحق ملامت بود                                | يَقْطِين: نوعی کدو که گیاه آن برگهای پهن و پر آب دارد                         |
| العَرَاء: بیابان خالی از گیاه و خشک             | فَاسْتَفْتِهِمْ: (ف + استفت + هم) پس از ایشان بپرس     | أَصْطَفَى: آیا برگزیده است  |
| صال: چشنده                                      | سَاحَتُ: صحن خانه - فضای بین خانه‌ها                   |   |